

رضا عامری

## بالعکس

### درآمدی بر ترجمه از عربی به فارسی و بالعکس

گفت: عرب را بر عجم ترجیح می‌دهی یا عجم را بر عرب؟ گفتیم: ملل نزد علما چهار هستند: روم و فارس و عرب و هند، و سه تا از اینان عجم‌اند با همه تفاریق و اختلاف‌هایشان، و مشکل است که برتری کسی رقم زده شود و یا بگوئیم که عرب‌ها از سایر ملل [افضل‌ترند...]. برتری ملتی بر ملت دیگر عبث است و این موضوعی است که مردم بی‌آنکه بدانند درباره آن قضاوت می‌کنند حال آنکه: نه در فطرت و نه در عادت و نه در اخلاق فارس است که به برتری اعراب حکم دهد، همین‌طور که در خصوصیات عرب نیست که به برتری فارس گواهی دهد.

ابوحيان توحيدى (قرن سوم هجرى)، الامتاع و الموانسه، تحقيق احمد امين، مكتبة العصرية، بيروت، ص ۷۰

والتر بنیامین استعاره «کوزه»<sup>\*</sup> را برای اشاره به وضعیت آشفتگی بابلی زبان‌ها استفاده می‌کند، کوزه‌یی که شکسته است. زبان‌های فارسی و عربی (ترجمه‌شان به یکدیگر)، در واقع همان کوزه شکسته هستند و امکان جمع و جور کردنشان به شکلی «تاب» ناممکن است و حتی اگر «کاسه‌بندزن» ماهری هم باشیم، آن کوزه‌ای را که به خاطر رفت و آمد میان تاریخ و زبان و پیوندش با سیاست بالفعل همواره با نوعی تنش همراه بوده نمی‌توان به آسانی بند زد؛ به ویژه آن که در یک سده اخیر، برخی از تکه‌های آن بر اثر حضور «استعمار و ناسیو نالیسم و دیگرستیزی» دور انداخته شده است. در حقیقت ما نه تنها با کوزه شکسته، که با تغاری ریخته روبرو هستیم.

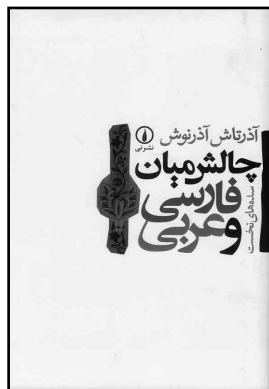
\* نگاه کنید به: والتر بنیامین، عروسک و کوتوله، مراد فرهاد پور، امید مهرگان، گام نو، ۱۳۸۹

شاید این دوگانگی به همان تناقض دردناک نهفته در الهیات و ماتریالیسم در دوران مدرنیته بر می‌گردد. مساله‌ای که سیدجمال‌الدین در رسالهٔ ردی بر نیچریه روی آن انگشت گذارده است \*\* . پس به این معنا می‌توان گفت ما از یک سو عاشقانه به زبان «عربی» نگاه کرده‌ایم و از سوی دیگر در نوعی سنت‌ستیزی، مقابل آن کینه‌ورزانه ایستاده‌ایم. (و این همان هیبریدشدگی کافه و مسجد است.)

پس با این هیبریدشدگی (چند رگه‌ای بودن)، این دو زبان چنان در هم تنیده‌اند که تفکیک آن‌ها از همدیگر بسیار صعب است، هم‌چنان که ترجمه‌شان نیز چنین حالتی دارد. به این معنا خود مفهوم «ترجمه» هم دچار چالش می‌شود و همواره در ترجمه ما نه با کنش بیگانه‌سازی طبق معمول ترجمه که با نوعی مازاد «متنی» روبرو هستیم. بر همین اساس کتاب‌ها و متون عربی زیادی بوده‌اند که پس از ترجمه جزو زبان و ادبیات فارسی شده‌اند، (یا هم‌چنان دو زبانه مانده‌اند) و این به خودی خود، پدیده‌ای نادر است. از جمله ملمعات شعری و تاریخ بلعمی (طبری) یا کتبی مانند داستان‌های مثنوی، داستان حیوانات، کلیله و دمنه و هزار و یک شب و فرج بعد از شدت، یا متون عرفانی و ترجمه‌های قرآنی و متون مذهبی. که در این ترجمه‌ها «متنیت» سویه‌های متین تازه‌ای گرفته و ملمع شده است.

اما ورود ما به عصر مدرن و پشت سر گذاشتن دوره بابلی زبان در ایران، بیشتر با حذف زبان عربی مترادف بوده، حذفی که بیشتر ریشه‌های «شرق‌شناسانه» و «قوم‌مدارانه» داشته است. از پایگاه‌های شرق‌شناسی انگلیسی‌ها در «هند» و «کمپانی هند شرقی» تا «تحت‌الحمايه‌های پادشاهی قوی پنجه»، تا ناسیونالیزم و عزم به حذف زبان عربی گرفته بودند. به قول ملک الشعراي بهار که خود عضو فرهنگستان زبان بود، این مقوله ریشه‌ای چنین کمیک / تراژیک دارد:

باید از زحمات کسانی که برای دفع لغت سازان «ارتش» که تحت امر «ستاد» روزی با دستیاری «انجمن ایران جوان» و تحت حمایت پادشاهی قوی پنجه چون رضا شاه پهلوی به کندن ریشه عربی میان بسته بودند، طرح فرهنگستان را ریختند و مفت و مجانی خود و جمعی از اهل فضل را به زحمت و حمالی واداشتند، از قبیل مرحوم فروغی، حاج محتشم السلطنه و مرحوم تقوی و جماعتی که هنوز زنده‌اند، سپاسگزاری کرد! نه تا این حد دشنام‌ها و اسنادات اغراق آمیز و مغرضانه روا داشت. / بهار و نقد ادبی، ایرج پارسى نژاد، ص ۱۴۳



بلی چنین عواملی موجد این شدند، تا زبان فارسی به راحتی درهای خود را به روی زبان‌های «غربی» بگشاید، و امکانات زبان «غربی» را که می‌توانست به ویژه در فلسفه و ادبیات باور مهمی برای زبان فارسی باشد، به حاشیه کشاند، تا آن‌جا که مهم‌ترین رهاورد کتاب اخیر داریوش آشوری این است که: «باید درهای خود را بر روی واژگان غربی باز بگذاریم». و این یعنی نگاه به همان ساحت علمی و پراگماتیستی زبان، بدون در نظر گرفتن عقبه‌ها و ساحت‌های فرهنگی. و برخوردی صرفاً از موضع انفعال. چرا که به شکلی

طبیعی این مداخله صرفاً امری خود خواسته نیست، و با واقعه جهانی شدن و در دسترس بودن اطلاعات و اتصالات جهان امروز پیوند دارد و کاریش نمی‌توان کرد!

و در واقع ما ناچاریم در جهان «جنگ و گفتگوی فرهنگ‌ها» شیفته همان اقتدار و سروری جهانی باشیم که به این معنا قدرت فرهنگی خود را بر ما تحمیل می‌کند و باید در زیر چتر «گفتگوی فرهنگ‌ها» بر این اساس که ضعیف‌تریم، خود را در پوشش جریان قوی فرهنگ کالایی شدن جهان یا فرهنگ مسلط قرار دهیم، و ناچاریم به طور ضمنی پیمان‌های «کاپیتولاسیونیستی» دیگری را بپذیریم، چون سلطه با زبان و فرهنگ انگلیسی است. به قول نسل جوان: «ما متون کهن فارسی را نمی‌خوانیم، چون مشکل‌اند، چون واژگان عهد عتیق عربیک دارند، در حالی که متون کهن و کلاسیک غربی بر اثر ترجمه‌های روان فارسی برای ما بسیار دلنشین‌تر و دست‌یاب‌تر و سهل‌تر اند. ما ایلپاد و اودیسه و شکسپیر می‌خوانیم، ما می‌خواهیم جهانی شویم، ما را چه به سیاست‌نامه یا سفرنامه ناصر خسرو یا تاریخ بیهقی.»

بله حتی اگر معتقد باشیم که ترجمه غربی رابطه ما را با مدرنیته تنظیم می‌کند و یک ناچاری است، اما نمی‌تواند پیوند ما با گذشته فرهنگی خود را نیز از راه ترجمه متون کهن به زبان امروزی در بر بگیرد. بر این اساس در نهایت پروبلم ما در ترجمه از آثار همسایگان، پروبلمی ناشی از شرایطی است که در آن هراس از بین رفتن زبان‌های جهان سوم مطرح می‌شود: «وضعیتی که ما در آن به سر می‌بریم نوعی وضعیت جدا افتادگی عمیق است و این جدا افتادگی عمدتاً مربوط به زبان ما می‌شود. شکافی که زبان‌های آسیایی و غیر لاتین را از زبان‌های لاتین جدا می‌کند به واقع ورطه هولناکی است»\*. و در این اظهار نظر

که در آن آینده حذف زبان فارسی به درستی دیده می‌شود، چرا نباید جایی برای زبان‌های همسایه گذارد، زبان‌هایی که شاید به سان مکملی بتوانند، بخشی از نیازهای زبان فارسی را بر آورده سازند؟

در حقیقت وقتی ما از درکی صحبت می‌کنیم که «محصول تغییر شرایط اجتماعی و برجسته شدن وجه سیاسی تفکر نظری است» و یا از «خودآگاهی تاریخی» می‌گوییم نمی‌توانیم ترجمه را صرفاً «نوعی تنش و کشمکش بین فلسفه غرب و مدرنیته‌ای که ما خود در حال تجربه آن هستیم» بدانیم\*. این آگاهی تاریخی بدون شناخت زبان‌های همسایه از جمله زبان‌های ترک و عرب و هندو و اردو چگونه عمل کند؟ متأسفانه جریان ترجمه در ایران واقعیت‌های تاریخی خاورمیانه را اصلاً به عنوان مشکل نمی‌بیند. فلسطین را نمی‌بیند، افغانستان، عراق، پاکستان را نمی‌بیند. و بهار عربی را نمی‌بیند، و انگار دیگری را به شکلی هابیلی قابیلی حذف می‌کند.

چگونه می‌توانیم دیگری «غربی» را انتخاب کنیم و به این مساله نگاه نداشته باشیم که «فقط فرهنگ‌های خویشاوند مسایل مشترک دارند»، یعنی چگونه می‌توانیم دیگری خاورمیانه‌ای را که زبان ما با آن ارتباط تنگاتنگی دارد، و بخشی از زبان فلسفی و ادبی ما بوده، نگاه نکنیم. چگونه می‌توانیم از این انزوای ناخواسته در میان هم‌بودگی فرهنگی، امکانات خلاقانه‌ای بسازیم؟ این پرسشی است که باید مسئولانه به آن پاسخ داد. پرسشی که در زیر نگاه غالب «ناسیو نالیستی» گم شده است. چو فارسی نباشد تن من مباد!

بنابراین در نهایت، ترجمه از عربی امری است که نوعی مازاد تولید می‌کند، مازادی که نشان می‌دهد، عصر «اصالت»‌ها گذشته و دنبال زبانی ناب گشتن امری موهوم است، و دوره چند زبانی است، و ما ناچار باید درون این هیبریدشدگی زبانی زندگی کنیم، و زبان عربی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های این هیبریدبودگی و یا شدگی در زبان فارسی است. دوره اصالت گذشته است و امروز حتی اگر به خاطر رشد زبان‌های محلی و بومی باشد، عربی جزئی از این هیبریدشدگی ما و زبان ماست.

\*\*\*

هرچند هدف ما در این «رساله» نوعی تاریخ‌گرایی نیست، تا صرفاً دوره‌های مختلف تاریخی را کنکاش کنیم، اما به معنای بنیامینی اگر سعی‌مان بر یافتن محتوای صدقی اثر یا موضوع باشد، و بخواهیم نسبت به آن چیزی که در تاریخ رسوب کرده و ته نشین شده

و تا امروز رد پاهای آن در فرهنگ ما پیداست، تامل کنیم، می‌توانیم به نوعی کلیت ترجمه (فارسی/عربی) را به عنوان یک منظومه و به شکلی دیالکتیکی مرتبط سازیم. کلیتی که اجازه می‌دهد تا متون را با واقعیت اجتماعی بیرون نیز درگیر ساخته و خوانش نماییم.

در مشرق‌زمین مهم‌ترین دوره «نهضت ترجمه» در عصر مامون خلیفه عباسی است که همچنان که بر روند اندیشه در جهان تاثیر گذاشته، بر پروسه شکل‌گیری و تکامل زبان فارسی هم تاثیری بسزا داشته‌است. دوره‌ای که در آن ترجمه‌هایی از زبان‌های یونانی، سریانی، پهلوی و فارسی و هندی صورت گرفته و باعث ایجاد مجتمع معرفتی گشته و منظومه فکری مدرنیته را ارتقا داده - و در تاریخ شرق و غرب دوره‌ای بی نظیر است. (دو دوره یعنی «دانشگاه جندی شاپور» و «بیت‌الحکمه‌ها» و «نظامیه‌ها» به عنوان دوره‌های پیشینی و پسینی این دوره‌ها هم به همین اندازه اهمیت می‌یابند).

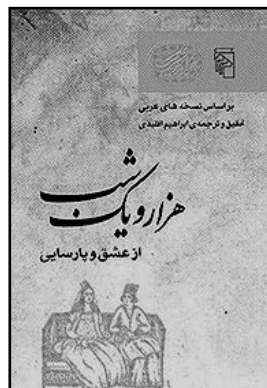
در چنین دورانی زبان فارسی دری هم در حال نضج و شکل‌گیری است، و می‌توان حکم داد، که این دوران یکی از سرچشمه‌های مهم پروسه شکل‌یابی و هویت نیز بوده‌است. (به ویژه اگر بخواهیم با دو قرن سکوت فاصله‌گذاری کنیم و از افسانه‌سازی‌هایی درباره زبان فارسی که زبان «دربار» بوده یا زبان یک ناحیه‌ای در فلان جا بوده. یا افسانه وجود احکام زبان را در کاخ‌های ساسانی - که پروسه‌های بسیار ساده انگارانه‌ای است - فراتر برویم).

در این موضوع نباید شک کرد، که زبان فارسی دری زبانی بوده که در تقابل و در تقارن با زبان عربی بالضروره رشد کرده، این تقابل از یک سو مرتبط با مسائل سیاسی بوده که اعراب بایستی زبان دیگری را در تقابل با بلاغت فخیم زبان عربی قرار می‌دادند، و در دسترس‌ترین زبان در آن برهه زبان مردمی بوده که در همسایگی‌اشان قرار گرفته بودند و به آن‌ها «عجم» می‌گفته‌اند - و از سوی دیگر ناتوانی ایرانیان در جذب زبان «عربی» به خاطر اقتدار امپراطوری اسلامی که تنش‌های زیادی ایجاد کرده بود. (گرچه همین سیمپتوم خود یکی از عللی بود، که باعث شکل‌گیری زبان فارسی هم شده است).

آذرتاش آذرنوش درباره سه قرن نخست اسلامی به این سیمپتوم و ورطه چنین اشاره می‌کند:

همه فرهنگ دیرپا و پر بار کهن‌گویی تنها از مجرای بین‌النهرین و به یاری مردان دو زبانه یا چندزبانه آن، سیل آسا به رودهای خروشان که در زبان عربی جاری است می‌پیوندند. و گویی سرزمین ایران، بر اثر این انتقال، از مایه‌های فرهنگی و تاریخی خود تهی می‌گردد تا جایی برای

ادب عربی - دینی بگشاید. گستره ایران، از خوزستان تا خراسان را اعراب گرفته‌اند و همه جا به شیوه خود حکم می‌رانند و به زبان خود سخن می‌گویند. زبان پهلوی که گویی به جماعتی اندک محدود شده‌است، پس از چندین کوشش در دفاع از دین زرتشتی، آرام آرام فرو می‌میرد. در این میان هیچ‌کس سر شورش ندارد. / چالش میان فارسی و عربی - ص ۱۵۹



در چنین ورطه‌ای، کسانی هم که اصلیت ایرانی داشته‌اند و زبان فارسی را به خوبی می‌دانسته‌اند، خود تبدیل به مهم‌ترین پایه‌گذاران زبان عربی شده‌اند، یعنی بنا به شواهد بیشتر مترجمین و کاتبان آن دوران، اصلیتی ایرانی و غیر عرب داشته‌اند.

با شگفتی می‌بنیم که این ایرانیان‌اند که به زبان و ادب فارسی می‌تازند؛ گویی از آن بیمناک‌اند که این ابزار بیان علمی - دینی - ادبی (زبان عربی) را که با رنج بسیار به دست آورده‌اند و به یاری آن نام و شهرت و گاه نیز مقام ارجمند یافته‌اند، از دست بدهند و توده‌های مردم که تنها فارسی می‌دانند قد برافرازند و با آنان به رقابت برخیزند. / چالش میان فارسی و

عربی، ص ۱۸۱

از جمله در کتب پژوهشی عربی همه جا آمده‌است که عبدالحمید کاتب - پایه گذار نثر جدید عربی که آن را از تنگنای سجع و قافیه به در آورد - و همین طور ابن مقفع (که خود اصلی فارسی داشته‌اند)، زبان فارسی را به خوبی می‌دانسته‌اند. (عبدالحمید کان مستعینا ایضا بجزاله النثر الفارسی الذی استقاه من ابن مقفع، المقدمه فی نقد النثر العربی، علی حب الله، دار الهادی، ص ۸۸).

هدفم این است که بگویم، چگونه «ترجمه» بر حرکت زبان‌ها در منطقه ما تاثیر گذاشته و باعث قرباتی بیش از اندازه شده و پروسه شکل‌گیری زبان فارسی را پیکربندی کرده است: برای نمونه اعراب در صدر اسلام به خاطر مسائل سیاسی و اجتماعی و. به شکلی عامدانه سعی داشتند که ادبیات پیش از اسلام را به فراموشی بسپارند و می‌توان به شواهدی فراوان در این دوران برخورد، به ویژه خلفای راشدین سعی داشتند، هر گونه نقلی از گذشته و یادآوری دوران کفر و بت پرستی را به عنوان امری نا بهنجار و بدشگون به دید ظن بنگرند. و یا سعی می‌کردند نثر متن دینی را در مقابل شعر «عصر جاهلی» گذاشته و احتجاجاتی از

این دست بسازند: که این نثر هیچ رابطه‌ای با «عصر جاهلیت» ندارد. در این دعوا و تقبیح خود این اصطلاح «عصر جاهلیت»، دلیل کاملاً گواهی است.

یعنی خلافت اموی و عباسی به نحوی خواهان فقد چیزهایی بوده‌اند، یا به معنای فوکویی موضوع هویت‌یابی یک سویه «فرهنگی» دارد و یک سویه «پاد فرهنگی» (یعنی بر اساس چیزی که نداشته‌اند). به این معنا در این دوران هم به «هویت فرهنگی عربی-زبان قریش» بها داده می‌شد و هم برعکس به علم کردن زبان‌هایی به عنوان توتم و گونه‌ای «دشمن‌هراسی» اندیشه می‌کرده‌اند. از جمله این امور از یک سو می‌توان به یهودیت و مسیحیت در صبغه دینی و ایدئولوژیک اشاره کرد و از سوی دیگر مسأله زبانی برای توحید و مورد هجومه قرار گرفتن، که این یکی از سر اتفاق هم، چیزی جز «زبان فارسی» نبوده‌است. شاید در سرآغازها یعنی وجود نثر میان ایرانیان و هندیان قبل از اسلام - با توجه به این که در عصر جاهلی شعر اهلیت و جایگاه مهمی داشته - بتوان نثر را در میان ایرانیان و هندیان پیشینه‌دارتر از عرب‌ها داشت. متونی مانند گات‌ها و بز و درخت آسوریک و... در زبان پهلوی و همچنین کلبله و دمنه در زبان هندی می‌تواند موید این نظر باشد. اما کسانی معتقدند پیش از اسلام نثر عربی وجود داشته، اما عده‌ای نظر عکس دارند از جمله مسیو مرسیه فرانسوی عکس این نظر را دارد و معتقد است نثر فنی از ایرانیان به عرب‌ها رسیده و به این معنا پیشینه‌ای برای آن در دوره جاهلی نمی‌شناسد. (نثر فنی، دکتر زکی مبارک، ۱۹۳۱، شرکت نوابغ الفکر، ص ۴۸)

البته اغلب آراء درباره زبان عربی بعد از اسلام سعی می‌کند پیشینه نثری را در دوره جاهلیت مورد تشکیک قرار دهد، از جمله آرای مهم این اشخاص دکتر طه حسین است. در همین کتاب درباره پیشینه این نگاه در ادبیات عربی نوشته شده:

این نگاه منسوب به مکتبی قدیمی مربوط به دوره Renan است، که معتقد بودند اعراب فلسفه و هنر و آداب‌شان را مدیون ایرانیان و یونانیان بوده‌اند. دکتر طه حسین هم از این مکتب متأثر بوده است، او می‌گوید که بلاغت عربی در شکل حروفی خود و حتی در شاهدهای تصویری و تعبیری از بلاغت یونانی متأثر بوده، و باید یاد آوری کنم که او به طور شفاهی مرا به خواندن تاریخ ادبیات فارسی برای دریافت تاثیر نویسندگان ایرانی بر نویسندگان عرب تشویق می‌کرد- یعنی تاثیر پذیری نویسندگان عرب از فنون بدیعی- مانند سجع و توریه و طباق و

به این معنا می‌توان تاثیرپذیری از نثر فارسی را هم نوعی «سیاست» قدرت تلقی کرد. و این نظریه دکتر زکی مبارک را قبول نداشت، چون متاسفانه رابطه زبان عربی و فارسی در دوران قدرت خلافت عباسی فاقد موازانه بوده است. و نمی‌توان «ناتوانی» فارس‌ها را در عربی نویسی، مد نظر قرار نداد. در حقیقت این احتمال قوی هم وجود دارد، که خود این ناتوانی، باعث همان شکافی شده باشد، که ایرانیان را به سوی فارسی نویسی کشانده است. برای نمونه بوعلی سینا یا سهروردی و بسیار کسان دیگری متون خود را به هر دو زبان نوشته‌اند، شاید مشکل را از زاویه علمی بتوان در گفته‌های خوارزمی به نحوی لمس کرد:

بیرونی که در خوارزم به دنیا آمده بود، اعتراف می‌کند که زبان مادری او، خوارزمی که یکی از زبان‌های ایرانی بود، توانایی بیان علوم جهان را ندارد به گفته او، اگر علمی به زبان خوارزمی ثبت می‌شد، چنان شگفت‌انگیز می‌نمود که شتری بر لب پشت بام یا زرافه ای در میان گله اسبان. ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، مسعود رجب نیا، انتشارات سروش.

۱۳۷۵، ص ۲۴۹.

البته در حوزه شعر مساله از این هم پیچیده‌تر است و حتی کسی مانند فردوسی هم که بسیار بر مساله ایرانی بودن خود ایستاده است، مجبور می‌شود وزن شعری خود را از زحافات رایج عربی انتخاب کند. و چون مساله به تکنیک‌ها و زبان شعر هم مربوط می‌شود و زبان فارسی از درون شعر آن دوره متولد شده است، لازم است در پروسه شکل‌گیری زبان فارسی بر شعر تاکید بیشتری نمود، دکتر باطنی مساله را به این شکل نگاه می‌کند: «به عبارت دقیق‌تر و حساس‌تر، گرچه زبان فارسی و عربی، «مواد اولیه» متفاوتی دارند، اما در عین حال به سبب قرابتی تاریخی، طرح‌ها و الگوهایی که این دو زبان بر جهان پیرامون تحمیل کرده‌اند، شبکه روابطی پدید آورده که نه در جزئیات تمام و کمال فونولوژیک، که دست‌کم در مینا و مقصود عام، و گاه حتی خود فونولوژی، به پایانی مشابه می‌انجامد، و این، یکی از دینامیک‌ترین عناصری است که در شکل‌گیری شعر فارسی نقش داشته است. (از مقدمه دوره عربی زبانی در ادبیات فارسی، نظام الدین زاهدی، ترجمه پروین منزوی، نشر دشتستان.)

آن. بولدیرف و ای. س. براگینسکی از محققان روسی که در زبان فارسی تحقیقات مهمی کرده‌اند می‌نویسند: «ادبیات عربی زبان ایرانیان در سده‌های ۲-۳ / ۸-۹ میلادی، که نماینده ادبیات ضد خلافت است، تنها ادبیات عربی نیست و باید آن را بخشی از روند ادبی ایرانی در گذر به فارسی نو شمرد (همان ص. ۱۷). البته مشخص است که براگینسکی هم



تنها به همان مسأله «پاد فرهنگی» و ضدیت نگاه دارد، و تنها مخالفت با قدرت را می‌بیند در حالی که: «ایرانیان به عنوان مترجمان و نویسندگان اصلی در پدید آوردن ادب عربی سهم عمده‌ای داشتند و بسیاری از نویسندگان و دانشمندان عربی ایرانی بودند. (تاریخ ایران کمبریج، جلد ۴، حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص. ۴۹۹). یعنی ایرانیان در لوای خلافت عباسی سعی می‌کردند خود را درون چارچوبی عربی تعریف کنند و این میلی غالب بوده‌است و معطوف به قدرت و نه ضدیت با آن.

بر همین مبناست همان طور که آذرتاش آذرنوش به درستی می‌گوید، ما با پدیده‌ای به نام فارسی ستیزی در فرهنگ عربی روبرو نیستیم - حداقل در قرون اولیه اسلام - یا بگوئیم کمتر ملازمات روحی و روانی برای این ستیزه‌گری موجود بوده‌است. آذرتاش آذرنوش در این باب می‌نویسد:

طی دو سده نخست، تقریباً هیچگاه، عرب‌ها نسبت به زبان فارسی کینه و خشم و حتی حساسیتی از خود نشان نداده‌اند. از این گذشته، در همه دورانی که بر ایران و ایرانی چیره بودند با تاریخ و سنت و دین ایرانی هم سر ستیز نداشتند. روایاتی که در زمینه دشمنی ایشان نقل شده بسیار اندک است و تازه همین روایات هم چون در متن تاریخی - اجتماعی خود قرار می‌گیرد، بار منفی خود را فرو می‌نهد و به امری شخصی و موضعی بدل می‌گردد. نیز هنگامی که مجموعه این روایات را برحسب زمان در پی هم می‌چینیم، ملاحظه می‌کنیم که ایرانیان و گاه پیش زمینه تاریخی آنان آماج انتقاد عرب‌ها قرار می‌گیرد نه زبان فارسی. اما همین‌که اندکی در زمان پیش می‌آییم، با شگفتی می‌بینیم که این ایرانیان‌اند که به زبان و ادب فارسی می‌تازند. / چالش میان فارسی و

عربی، آذرتاش آذرنوش، نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱.

به معنایی دیگر مسأله زبان فارسی در این دوران از زاویه اقتدار مسأله‌ای حاد محسوب نمی‌شده، تنها بیگانه‌ای بوده که اعراب زبان خود را توسط آن به عنوان «دیگری» تعریف می‌کرده‌اند. و حتی از جنبه اقتصاد سیاسی هم زیاد مطلوبیتی نداشته‌است.

اسلام دین عرب است و شکست خوردگان یا باید به دین فرمان‌روایان درآیند یا جزیه بپردازند؛ زبان عربی هم اصالت تاریخی دارد و هم زبان خداوند است و ایرانیان ناچارند آن را بیاموزند؛ همه امور اصلی حکومت، در دست پیروزمندان است و مردمان محلی باید به خدمتگزاری در این

دستگاه بسنده کنند. چالش میان فارسی و عربی، آذرتاش آذرنوش، ص. ۲۱.

پس همه چالش‌ها و تنش‌ها به سویه‌های اجتماعی و سیاسی سوق داده می‌شدند و فقط موافقان و مخالفان مهم بودند. و از جمله مثلا شورشیانی چون «شعوبیان» و «خوارج» - که عرب‌ها هم در آن‌ها شرکت داشته‌اند - برای امپراطوری حائز اهمیت بودند به عنوان مخالفان، نه اقلیت‌های زبانی مانند ترکمانان یا فارس‌یان و سریانی‌ها و نبطی‌ها به خاطر زبان‌شان.

\*\*\*

گفتیم مقوله ترجمه به فارسی و بالعکس، گاه چنان خصلتی به خود می‌گیرد، که از مصطلح «ترجمه» فراتر می‌رود و به نوعی هم‌زیستی زبانی و تداخل می‌رسد. شاید از همین روست که بسیاری از مستشرقین به طور ناخواسته زبان و ادبیات فارسی را به نوعی زیرمجموعه «زبان و فرهنگ عربی» می‌شمرند و بیشتر ادبیات فارسی را به عنوان ادبیات و زبان عربی نام می‌برند. هرچند این برخورد سرچشمه‌های شرق‌شناسانه و استعماری هم دارد، اما تفکیک آن هم به این سادگی نیست. چون زبان عربی برای مدتی زبان دیوانی و علمی و حتی ادبی ما بوده است.

این برخورد ناشی از این است که نویسندگان و دانشمندان ما در دوره‌هایی ناگزیر بوده‌اند، از زبان عربی برای بیان مطالب خود استفاده کنند، و هنوز که هنوز است ما به طور ناگزیر مجبوریم از کتب زبان عربی به عنوان مرجع استفاده کنیم. به زبان دیگر یعنی بخش مهمی از مراجع ما در زبان عربی هستند، از فقه و حکمت تا نقد ادبی و زبان‌شناسی.

وقتی در کتاب‌های دوره ابتدایی دبستان سال ۱۳۲۳ ترجمه‌هایی از عقدا لفرید را می‌بینیم، که یکی از کتاب‌های مهم در باب نقادی عرب است، یا در همان سال‌ها ترجمه‌هایی از ابن قتیبه یا عبدالقاهر جرجانی و ابوحیان توحیدی را می‌بینیم، می‌توانیم در باب هم‌گرایی و درهم‌تنیدگی بسیاری از علوم عصر خود در زبان عربی، اشاره و اندیشه کنیم.

این هم‌گرایی و التقاط در ادبیات و هنر ایرانی هم انعکاس زیادی داشته است: وقتی می‌خوانیم نیما بنیانگذار شعر نو فارسی با ادبیات عرب آشنا بوده و «الاهرام را آبونمان بوده است» و یا درباره نخستین زبان‌شناس زبان فارسی و آشنایی‌اش با زبان و ادبیات عربی می‌خوانیم: «ذبیح بهروز تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس قدیم فرا گرفت. زمانی که به سن بیست سالگی رسید برای تکمیل معلومات خود راهی مصر شد و قریب ده سال در این کشور زندگی کرد.» (نمایشنامه نویسان ایران، منصور خلیج، اختران، ۱۳۸۱، ص. ۸۷). یا در همین منبع درباره حسن مقدم نویسنده اولین نمایشنامه مدرن فارسی می‌خوانیم:



«بیشتر اوقات خود را صرف تحقیق مطالعه و دیدن آثار باستانی (مصر) می‌نمود. در همین سال‌ها (۱۳۰۱-۱۳۰۳) سلسله مقالاتش تحت عنوان مکتوب: از تهران تا قاهره در روزنامه «ایران» به چاپ رسید.» (ص. ۸۲). یا در باره عشقی می‌خوانیم: «این گوینده بسال ۱۳۳۴ ه. ق در حین مسافرت از بغداد به موصل ویرانه‌های شهر بزرگ مدائن (تیسفون) را زیارت کرد» (همان ص ۶۹). یا جمال‌زاده نخستین نویسنده قصه کوتاه فارسی، در بیروت درس می‌خواند و به اروپا می‌رود و سپس چند سالی را در عراق می‌گذراند و چند داستان

کوتاه خود را در بغداد نوشته است، یا می‌دانیم تابلو میدان کربلا و مرد فالگیر کمال‌الملک، نخستین نقاش مدرن ایرانی، در عراق کشیده شده است و زندگی در کربلا از مهم‌ترین ادوار زندگی این نقاش بوده است. یا دهخدا به زبان عربی مسلط بوده و در نوشتن «چرند و پرند» به نحوی متأثر از محمد المویلحی مصری نویسنده «حدیث عیسی بن هشام» مصری بوده است، نشان می‌دهد که باید عمیق‌تر به مساله ورود کرد.

عباس خلیلی از روزنامه‌نگاران و نویسندگان دوره معاصر است. رمان معروف خود به نام روزگار سیاه را در سال ۱۳۰۳ نوشت و پس از آن داستان انتقام را در سال ۱۳۰۴ و انسان را در همان سال و اسرار شب را در سال ۱۳۰۵ منتشر ساخت. او که متولد عراق بود به زبان عربی تسلط کامل داشت و بخشی از آثار سعدی را به این زبان برگردانید. خلیلی مدیر روزنامه «اقدام» بود و مدتی نیز روزنامه «بلدیه» را سرپرستی می‌کرد» / ادبیات معاصر ایران، دکتر حسن حاج‌سیدجوادی، گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۸۲، ص. ۳۹.

البته طبیعی بوده که همه محققان ما با زبان عربی سروکار داشته‌اند. از ملک‌خان تا هدایت و کسروی و نیما تا زرین‌کوب، مینوی و دکتر شفق و دشتی تا اخوان و حسن هنرمندی و محمدعلی سپانلو. و در آینده آنانی که در زمینه ادبیات کلاسیک فارسی کار می‌کنند باید با این زبان مانوس باشند. چون تقریباً هیچ متن کهنی وجود ندارد که با زبان عربی حشر و نشر نداشته باشد. از سعدی و حافظ گرفته تا تواریخ مثل تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشای و فتنه المصدور و تا خیلی از متون عرفانی.

این هم‌گرایی و التقاط نشان می‌دهد، زبان فارسی را نباید بیرون از این هیبریدشدگی خواند، هرچند که ریشه‌های زبانی و فرهنگی ما بیشتر وام‌دار قسمت عربی و اسلامی

خاورمیانه است، نه آن چنانکه متون مستشرقین - به ویژه متون انگلیسی سعی می‌کنند، ریشه‌های فرهنگ فارسی را به ریشه‌های «هند و اروپایی» پیوند بزنند. ادوارد سعید در کتاب فرهنگ و امپریالیسم می‌نویسد، در این نگاه‌ها نوعی طرح و توطئه استعماری می‌بیند و می‌نویسد:

از این رو، بنا بر قول برنال در حالی که ما اساساً تمدن یونان را با ریشه‌های مصری و سامی و بسیاری از فرهنگ‌های دیگر شمالی و جنوبی می‌شناسیم، همین امر در قرن نوزدهم طرحی تازه یافت و عملاً ریشه‌های سامی و آفریقایی آن تصفیه و یا از چشم پنهان شد. و از آن تنها تمدن «آریایی» بازماند.

\*\*\*

اما نخستین ترجمه‌های رمان در ایران که شامل آثار دو رمان‌نویس یعنی الکساندر دوما (سه تفنگدار و کنت مونت کریستو) و جرجی زیدان (تاریخ سلمی و ارماتوس خاتون مصری و خانم شامی و ...) است، یا خود به زبان عربی بوده‌اند مانند آثار جرجی زیدان یا اکثراً از زبان عربی به فارسی ترجمه شده‌اند:

مترجمان دیگری نیز همچون میرزا محمد امین دفتر و شاهزاده عبدالحسین میرزا هریک آثاری را از این نویسنده فرانسوی به فارسی ترجمه کرده‌اند. جالب آن که، دو مترجم اخیر الذکر احتمالاً به دلیل ناآشنایی با زبان فرانسه و یا تسلط و علاقه بیشتر نسبت به زبان و ادب عرب، آثار الکساندر دوما را نیز از روی نسخه عربی آن‌ها، به فارسی برگردانده‌اند. / رمان تاریخی نویسی در ایران، دکتر محمد غلام، نشر چشمه،

۱۳۸۱، ص. ۹۰.

و درباب تاثیر این کتاب‌ها بر رمان‌نویسی فارسی و به ویژه رمان‌های تاریخی خانلری می‌نویسد:

از این میان الکساندر دومای اول و جرجی زیدان، بیشتر مورد توجه مترجمین و خوانندگان قرار گرفت و به این طریق ذوق خاصی برای خواندن رمان‌های تاریخی میان ایرانیان به وجود آمد و نویسندگان ایرانی کوشیدند که در باره تاریخ کشور خود رمان‌های تاریخی تألیف کنند. سرمنشق اکثر این نویسندگان همان کتاب‌های الکساندر دوما و جرجی زیدان بود. / نخستین کنگره نویسندگان ایران، ص. ۱۵۴ (به نقل از رمان تاریخی

نویسی در ایران، دکتر محمد غلام).

محمد باقر میرزا خسروی که به زبان عربی تسلط داشت و پیش از نوشتن شمس و طغرا (نخستین رمان فارسی)، داستان عذرای قریش جرجی زیدان را به فارسی برگردانده بود. خسروی حتی در نوشتن رمان خود نیز، به شدت تحت تاثیر سبک آثار این نویسنده عرب قرار دارد. همان، دکتر محمد غلام ص. ۹۳ و ۹۶.

«فی المثل مترجمی چون سردار اسعد بختیاری که به هر دو زبان فرانسه و عربی تسلط کامل دارد، تمایل بیشتری به ترجمه از زبان عربی نشان می‌دهد و در ترجمه این آثار، کامیاب‌تر و مسلط‌تر است. / همان، دکتر محمد غلام، ص. ۹۶.

در این ارتباط لازم است به متفکران ایرانی که به نحوی با جامعه عربی ارتباط داشتند، و به ویژه علمای نجف و کربلا و یا کواکبی، جمال‌الدین اسدآبادی و مجتهدانی که در عراق مشروطه را همراهی می‌کردند مانند شیخ خراسانی و شیخ تهرانی و طباطبایی نیز اشاره‌ای بکنیم.

اما جریان سنتی و عربی در زبان فارسی با تقویت ترجمه از اروپا و گسیل دانشجویان به اروپا و تسریع روند مدرنیزاسیون و اندیشه‌های مدرنیستی و ناسیونالیستی رضاشاهی که به نحوی سبویه‌ای به ماقبل اسلام و چشمی به غرب و نژاد آریایی داشت و همین طور تقویت جریان «عرب‌گریزی» و ورود اندیشه‌های «شرق‌شناسانه» و گاه استعماری و صهیونیستی روز به روز ضعیف‌تر گشته و ادبیات اروپایی از طریق ترجمه روز به روز توانمندتر شده است. اما دردوران معاصر - منظورم در زمان پهلوی دوم هم به علت دفاع شاه از اسرائیل و وجود سفارت اسرائیل در ایران و ایضا «عرب‌گریزی / ستیزی» شاه و کوبیدن بر طبل ملی‌گرایی و ناسیونالیسم. نسبت به ادبیات فلسطینی و کلا عرب با نگاهی سلبی برخورد می‌شد و این مساله یکی از عوامل ضعف و غیاب ترجمه از عربی به فارسی بوده است.

پس از انقلاب اسلامی هم به علت این که قریب به اتفاق روشنفکران ایران از آبشخور جریان‌های «غرب‌زده» به قول آل‌احمد و یا جریان‌های ماتریالیستی آب خورده بودند، ادبیات عربی نتوانست رشد بایسته خود را داشته باشد و کمتر از زبان عربی ترجمه مناسبی شده است، اما به هر حال این دوران از نظر کمی با دوران شاه قابل مقایسه نیست. (شاید حذف وزن شعر فارسی که بر گرفته از وزن عربی بوده یا حذف حکمت و علوم فقهی بر اثر ورود مدارس جدید و دادگستری و قوانین و علوم جدید و حذف مقداری از واژگان زبان

عربی در فارسی - با قدرت گرفتن فرهنگستان زبان فارسی - به طور ناخودآگاه و روانی به نحوی «تجدد» را نوعی مخالفت خوانی با فرهنگ عربی درآورده بود و این پدیده در برخورد روشنفکران بی‌تاثیر نبوده است. هر چند ریشه‌های روانی و تاریخی حمله اعراب به ایران در دوره ساسانی و همچنین جنگ ایران و عراق بر این تاثیرات افزوده باشد. به هر روی چنین فاکتورهایی حتی باعث شد نویسنده‌ای مانند «جلال آل احمد» به خاطر اندیشه‌های اسلامی و مآلا عرب‌دوستانه خود، از صحنه ادبی ایران تا حدود زیادی



حذف شود - هر چند دولت جمهوری اسلامی نسبت به بزرگداشت این نویسنده و نام گذاری خیابان‌ها و میادین به نام او هزینه‌های چندی کرده بود. اتفاقاً کسی مانند «جلال آل احمد» به شکلی نمونه‌ای نشان دهنده وضعیت متناقض و هیبریدشدگی زبانی و روشنفکری ماست تناقضی که جزو ذات وضعیت مدرنیته‌ای زیست ماست.

\*\*\*

بنابراین می‌توان گفت در ایران کمتر ترجمه‌ای به طور مستقیم - و حتی غیرمستقیم - از فرهنگ‌های منطقه آسیایی مانند، چین، ژاپن، هند، اردو و عربی و ترکی داشته‌ایم. و این نشان می‌دهد که ما درون دایره بسته‌ای قلم می‌زنیم، و هیچ‌گونه توجهی به فرهنگ‌های منطقه که با فرهنگ ما قرابت‌های بیشتری داشته‌اند، نداریم. و نشان می‌دهد که ترجمه در ایران حتی نتوانسته استراتژی حداقلی برای خود در نظر بگیرد و با اخلاقی‌بندگانی پیوند خورده است.

یعنی ترجمه فارسی درون ایستگاه اروپا محوری به ویژه زبان انگلیسی توقف کرده‌است، و حتی متون زبان‌های دیگر مانند اردو و روسی یا ژاپنی و چینی هم به طور غیرمستقیم از زبان انگلیسی ترجمه شده‌است. می‌توان گفت زبان فارسی اسیر ترجمه انگلیسی است. و این موضوع هم جدا از همان سلطه رسانه‌ای که اروپا و آمریکا (به ویژه) بعد از پایان جهان دوقطبی - فروپاشی شوروی سوسیالیستی - و تلاش بر سلطه به جهان داشته‌اند نبوده‌است. بنابراین امروزه جهانی شدن یعنی آمریکایی شدن و گفتگوی فرهنگ‌ها یعنی پذیرفتن سلطه اروپایی‌ها و این‌ها مسائلی جدا از همان حضور استعماری و موثرات فرهنگی هماهنگ با آن نیست. حضوری که ادوارد سعید در کتاب فرهنگ و امپریالیسم و اسلام و رسانه‌ها روی آن انگشت مظلان را نشانه رفته‌است.

\*\*\*

نخست: اما در دوران معاصر نخستین ترجمه از فارسی به عربی به سال ۱۸۸۵ میلادی برمی‌گردد، که محمد عبده مصری کتاب استاد خود سیدجمال‌الدین افغانی را یعنی الرد علی الدهرین را به عربی بازگرداند. و ضمن آن مقدمه‌ای مفصل درباره زندگی سید نوشت. سید قبل از نوشتن این کتاب مصر زندگی می‌کرد و در جنبش بیداری مردم مصر و حزب وطنی آزاد نقش داشت و به خاطر شرکت و همکاری در جنبش مردم مصر به سال ۱۲۹۶ هجری قمری او را از مصر به هندوستان تبعید کردند. رساله الرد علی الدهرین به موضوع فلسفه در اسلام بازمی‌گردد و طی آن جمال‌الدین آرای خود را درباره ماتریالیست‌ها توضیح می‌دهد. این رساله در ایران به عنوان ردی بر نیچریه و یا رساله‌ای درباره حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان در کتاب سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او تالیف مرتضی مدرس سال ۱۳۴۷ آمده است.

دومین کتاب و مهم‌ترین کتابی که در همین اوان ترجمه شده رباعیات خیام است که توسط احمد رامی به عربی ترجمه شده. پیش از او هم ترجمه‌ای از انگلیسی فیتز جرالدر عربی موجود بوده است. و پس از این ترجمه ترجمه دیگری از رباعیات خیام از فارسی توسط جمیل صدقی الزهاوی در سال ۱۹۲۸ منتشر می‌شود. و تا امروز چندین ترجمه دیگر نیز از رباعیات خیام صورت گرفته است (نزدیک به بیست ترجمه) توسط: ودیع البستانی ۱۹۱۲، عبدالطیف النشار ۱۹۱۷، محمد السباعی ۱۹۲۲، توفیق مفرج ۱۹۴۷، احمد زکی ابوشادی ۱۹۵۲، نویل عبدالاحد ۱۹۵۸ و احمد الصافی النجفی ۱۹۳۱، طالب الحیدری ۱۹۵۰، عبدالحق فاضل ۱۹۵۱، حکمت البدری ۱۹۶۴، ابراهیم العریض ۱۹۶۶، مهدی جاسم الشماسی ۱۹۶۸ و.

- با این که ترجمه شاهنامه در سال ۱۲۲۴ میلادی توسط ابوالفتح بنداری صورت گرفته بود، در سال ۱۹۳۲ میلادی دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشگاه‌های مصر ترجمه تازه‌ای از شاهنامه به زبان عربی می‌دهد. که شامل تحقیقات و مقدمه طولانی و بسیار علمی می‌باشد، که این ترجمه در نسل جدید نویسندگان مصر تأثیرات زیادی می‌نهد.

ترجمه سفرنامه ناصر خسرو به عربی در سال ۱۹۴۰ میلادی توسط دکتر یحیی خشاب صورت می‌گیرد. این مترجم پایان‌نامه دکترای خود را در باره ناصر خسرو از دانشگاه سوربن فرانسه نیز گرفته است. همین مترجم به همراه مترجم دیگری یعنی دکتر امین شواربی کتاب چهار مقاله نظامی عروضی را نیز ترجمه می‌کند.

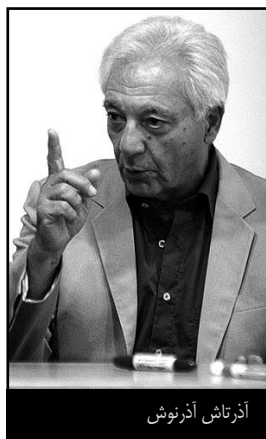
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی دکتر ادوارد براون نیز اثر مهم دیگری است که

در همین سال‌ها توسط دکتر ابراهیم امین‌الشواری ترجمه می‌شود.

ترجمه تاریخ بیهقی در سال ۱۹۵۶ میلادی در مصر توسط دکتر یحیی خشاب و صادق نشات صورت می‌پذیرد.

راحه الصدور تاریخ عصر سلجوقی نیز در سال ۱۹۶۰ میلادی در مصر با سه مترجم منتشر می‌شود: دکتر شواری و دکتر عبدالنعیم حسنین و دکتر فواد صیاد.

و بعد از این کتاب دکتر فواد صیاد دست به ترجمه جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ میلادی در سه جلد می‌زند.



هیئت مصری للکتاب نیز در سال ۱۹۸۰ کتاب غیاث الدین خواندمیر به نام دستورالوزراء را ترجمه می‌کند.

کتاب سیاست‌نامه خواجه‌نظام‌الملک طوسی در سال ۱۹۷۴ میلادی توسط دکتر سید عباس العزای ترجمه می‌شود.

دکتر موسی هندای گلستان (الروضه) و بوستان (البستان) سعدی شیرازی را در سال ۱۹۵۶ میلادی به عربی ترجمه و منتشر می‌کند.

ترجمه مثنوی جلال الدین الرومی (مولوی) توسط دکتر محمد عبدالسلام کفافی در دو جلد سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ میلادی منتشر می‌شود. و سپس دیوان شمس تبریزی توسط دکتر ابراهیم الدسوقی در دهه نود میلادی ترجمه و منتشر می‌شود.

دکتر محمد غنیمی هلال استاد ادبیات تطبیقی در سال ۱۹۶۲ میلادی لیلی و مجنون جامی و مختارات من الادب الفارسی را منتشر می‌کند.

خانم دکتر اسعاد عبدالهادی اسرارالتوحید شیخ‌ابی سعیدابی خیر و کشف المحجوب هجویری را در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ منتشر می‌کند. و منطق الطیر عطار توسط دکتر بدیع محمد جمعه در سال ۱۹۷۵ ترجمه و منتشر می‌شود.

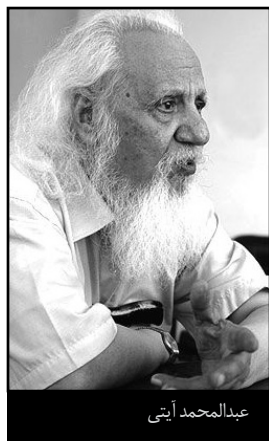
دکتر ابراهیم امین‌الشواری مترجم حدائق السحر فی دقائق الشعر رشید الدین وطواط به عربی است.

خسرو و شیرین نظامی با ترجمه عبدالعزیز بقوش در دهه هشتاد

مثنویات حکیم سنایی با ترجمه یوسف عبدالفتاح فرج در دهه هشتاد

یوسف و زلیخا جامی با ترجمه عبدالعزیز بقوش





عبدالمحمد آینی

تاریخ ادبیات ایران جلد دوم ادوارد براون؛ ترجمه محمد  
علاءالدین منصور

تاریخ ادبیات ایران جلد سوم ادوارد براون؛ ترجمه محمد  
علاءالدین منصور

تاریخ ادبیات ایران جلد چهارم با ترجمه  
محمدعلاءالدین منصور

سلامان و ابسال جامی با ترجمه عبدالعزیز بقوش  
تاریخ طبرستان بهاءالدین محمداسفندیار؛ مترجم:  
احمدمحمدنادی

وزن شعر پرویز ناتل خانلری؛ مترجم: محمد محمد یونس

مخزن الاسرار نظامی؛ مترجم: عبدالعزیز بقوش

مصر قدیم در چشم ایرانیان حسن پیرنیا؛ علاءالدین سباعی

تاریخ ادبیات ایران جلد ۱ و ۲ ادوارد براون؛ مترجم: احمد کمال الدین حلمی

منظومه مصیبت نامه شیخ عطار؛ مترجم: محمد محمد یونس

از صبا تا نیما یحیی آرین پور؛ مترجمین: ایمان محمد ابراهیم عرفه، محمد السباعی  
محمد السباعی، اشرف محمد عبدالوهاب سال ۲۰۰۹ میلادی.

تاریخ ایران قدیم حسن پیرنیا؛ مترجمین: السباعی محمد السباعی، محمد نورالدین  
عبدالمنعم

اسلام در ایران بطروشفسکی؛ ترجمه از فارسی السباعی محمد السباعی، ۲۰۰۵ میلادی

تاریخ مشروطیت احمد کسروی

اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی؛ مترجمین: حسن شافعی، محمد السعید

جمال الدین

ترجمه قصه و شعر معاصر فارسی از سال ۱۹۷۴ با ترجمه بوف کور صادق هدایت توسط  
دکتر ابراهیم شتا شروع می شود. از این رمان ترجمه های دیگری به عربی هم موجود است.

سیاحتنامه ابراهیم بیگ زین العابدین مراغه ای؛ مترجم: محمود علاوی

یک هلو و هزار هلو صمد بهرنگی؛ مترجم: ماجده العنانی

درازنای شب جمال میر صادقی؛ مترجمین: احمد فتحی، یوسف شتا

نون و القلم جلال آل احمد؛ مترجم: ماجده العنانی

غرب زدگی جلال آل احمد؛ مترجم: ابراهیم الدسوقی شتا

داستان جاوید اسماعیل فصیح؛ مترجم: سلیم عبدالامیر حمدان  
 زمین بزرگ علوی؛ مترجم: محمدعلاءالدین منصور  
 زمستان ۶۴ اسماعیل فصیح؛ مترجم: محمدعلاءالدین منصور  
 مدیر مدرسه جلال آل احمد؛ مترجم: عادل عبدالمنعم علی  
 بازی با آتش اشرف اسدی؛ مترجم: محمود علوی  
 سوگ سیاوش اسماعیل فصیح؛ مترجم: سلیم عبدالامیر حمدان  
 آینه‌های درد دار هوشنگ گلشیری؛ مترجم: سلیم عبدالامیر حمدان  
 سفر محمود دولت‌آبادی؛ مترجم: سلیم عبدالامیر حمدان  
 همسایه‌ها احمد محمود؛ مترجم: سلیم عبدالامیر حمدان  
 شازده احتجاج هوشنگ گلشیری؛ مترجم: سلیم عبدالامیر حمدان  
 اصفهان نصف جهان صادق هدایت؛ مترجم: احمد حیدری  
 عقرب روی پله‌های راه آهن اندیمشک حسین مرتضائیان آبکنار؛ مترجم: حسین طرفی  
 آنک آن یتیم نظر کرده رضا رهگذر؛ مترجمین: بتول مشکین فام، رضا رهگذر

دوم: اما مهم‌ترین آثاری که در دوران گذشته از عربی به فارسی ترجمه شده‌اند عبارتند از: تاریخ الامم و الملوک ابن جریر طبری که توسط اباعلی بلعمی ترجمه شده و یکی از مهم‌ترین متون نثر فارسی تا به امروز است - ترجمه مقدمه تفسیر طبری از قرآن، حدود العالم و عجائب البلدان ابی موید بلخی، کلیله و دمنه عربی.

هرچند از تاسیس دارالفنون در سال ۱۲۶۶ ه.ق.، یعنی اولین مرکز ترجمه در فارسی معاصر خبری موثق از ترجمه عربی نداریم، اما می‌دانیم که ادبیات عربی در آن جا تدریس می‌شده‌است. و احتمالاً تمهیداتی برای ترجمه کتب عربی به فارسی در آن جا اندیشیده شده بود. شاید این را بعدها از اولین متون دبستانی که مثلاً حاوی بخش‌هایی از عقد الفرید یا نثر متونی چون ابوحنیف توحیدی بوده بتوان حدس زد.

«در دارالفنون ابتدا طب و ریاضی و نظام و زبان‌های خارجه تدریس می‌شد. بعدها کلاسی هم برای مقدمات فارسی و عربی دایر گردید و رفته‌رفته رشته ادبیات پدید آمد» (از صبا تا نیما، ص. ۲۵۷).

در رابطه با آزادی زنان یکی از نخستین کتاب‌هایی که در ایران ترجمه می‌شود، کتاب تحریر المرثه تالیف قاسم امین مصری است که با عنوان تربیت نسوان توسط میرزا یوسف خان ترجمه می‌شود و مورد استقبال متجددان و از جمله طالبوف واقع می‌شود - و در اواخر

سال ۱۳۱۱ نورحماده رئیس مؤتمر النسائی الشرقي با نمایندگانی از مصر و شام و بیروت به تهران می‌آید و کنگره‌ای در تهران تشکیل و مقرراتی وضع می‌شود. یا درارتباط با انقلاب مشروطیت، بده و بستان‌های زیادی در رابطه با رهبری انقلاب در دو کشور ایران و عراق انجام گرفته بود:

باید به یاد داشت که مبارزات مشروطه‌خواهی علماء ایرانی مانند خراسانی بطور عمده در عراق رهبری می‌شد. این فعالیت‌های سیاسی علماء و پشتیبانی آنان از شیوه‌های آموزش و پرورش نو و بنیان‌گذاری مدارس جدید کمک فراوانی به بیداری مردم عراق نمود... در حقیقت انقلاب‌های مشروطه‌خواهی ایران و ترکیه، هر دو نقش قابل ملاحظه‌ای در بالا بردن آگاهی سیاسی در میان مردم عراق بازی کردند. به دیده برخی از نویسندگان عراقی وجود این دو انقلاب زمینه مناسبی برای انقلاب ۱۹۲۰ عراق فراهم آورد. / تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، عبدالهادی حائری، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم: ۱۳۸۱.

اما یکی از نخستین متون که از عربی به فارسی ترجمه می‌شود طبایع الاستبداد عبدالرحمن کواکبی (۱۲۷۱-۱۳۲۰) است. این کتاب در سال ۱۳۲۵ هجری قمری توسط عبدالحسین میرزا قاجار به فارسی برگردانده شده. (این کتاب اخیراً بعد از سال‌ها دوباره تجدید چاپ شده است: طبیعت استبداد، عبدالرحمن کواکبی، به کوشش غلامرضا امامی، ۱۳۹۰، نشر علم)

کتاب قطف الزهور فی تاریخ الدهور نوشته یوحنا افندی ابکاریوس (چاپ اول، بیروت، ۱۸۷۳ میلادی) که کتابی است درباره تاریخ جهان و بخشی از آن توسط ملک الشعرا بهار در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۲۹۴ ش. ترجمه شده است.

\*\*\*

بنابراین با این درهم‌تنیدگی، پژوهش در ترجمه از عربی به فارسی و بالعکس نیازمند اطلاعات و مآخذی است که از عهده یک نفر خارج است. و من در اینجا تنها به اشاراتی از ترجمه‌های بعد از دهه پنجاه و آن هم بیرون از حوزه آکادمیا و صرفاً در متون ادبی معاصر می‌کنم: (البته لازم است به سه استاد ترجمه عربی در دوران معاصر اشاره کنم - که رد و اثر مهمی در ترجمه عربی به فارسی معاصر گذاشته‌اند: دکتر عبدالمحمد آیتی و دکتر علیرضا ذکاوتی قره‌گوزلو و دکتر آذرتاش آذرنوش).<sup>۵</sup>

## کتاب‌شناسی:

- ۱- دکتر غلامحسین یوسفی (داستان من و شعر، نزار قبانی، با همراهی دکتر حسین بکار)
- ۲- حسین روحانی (تاریخ خاورمیانه)
- ۳- شفیع کدکنی (گزیده‌هایی از شعر شاعران فلسطینی)
- ۴- عدنان غریفی (ام‌سعد و مردان زیر آفتاب، غسان کنفانی، سگ و ...، عبدالوهاب البیاتی)
- ۵- باقر معین (همگنان غار، یادداشت‌های یک نماینده در روستا، توفیق الحکیم، خشم خوشه‌ها، نزارقبانی)
- ۶- علیرضا نوری زاده (بیرون از اسطوره‌ها، محمود درویش)
- ۷- بهمن رازانی (دزد و سگ‌ها، نجیب محفوظ، حلاج)
- ۸- محمد دهقانی (گدا، نجیب محفوظ)
- ۹- محمدرضا مرعشی‌پور (کوچه مدق، نجیب محفوظ، خواب، نجیب محفوظ)
- ۱۰- یوسف عزیزی (بازگشت به حیفا، غسان کنفانی، کاپوس کوچ، حنا مینه، روز قتل رئیس جمهور، نجیب محفوظ، بیرون از اسطوره‌ها، محمود درویش)
- ۱۱- کاظم برگ‌نیسی (ترانه‌های مهبیار دمشق، مقدمه‌ای بر شعر عرب - آدونیس)
- ۱۲- عبدالحسین فرزاد (گزیده تاریخ ادبیات عرب، المنهج، با همکاری دکتر جعفر شعار و اشعار غاده السمان)
- ۱۳- حبیب‌الله عباسی (رویکردهای شعر معاصر عرب، احسان عباس و متن قرآنی و آفاق نگارش، آدونیس)
- ۱۴- موسی اسوار (گزیده شعر معاصر عرب، تا سبز شوم از عشق، گزیده نزار قبانی، بازگشت به حیفا، غسان کنفانی و آخر شب محمود درویش)
- ۱۵- موسی بیدج (نزار قبانی، بلقیس و چند شعر دیگر، و گنجشکان در الجلیل می‌میرند، محمود درویش، مردگان تان را به خاک بسپارید، توفیق زیاد)
- ۱۶- محمد جواهر کلام (شرارت شیطان، مجموعه داستان، نجیب محفوظ و نگاهی به داستان‌های معاصر عرب)
- ۱۷- محمد عسکری (بازگشت به حیفا، غسان کنفانی)
- ۱۸- عبدالرضا رضایی‌نیا (من یوسفم پدر، محمود درویش)
- ۱۹- حمزه کوتی (باغ‌های ایرانی، نوری الجراح، دیواری، محمود درویش، پیشگویی کن ای نابینا، آدونیس)
- ۲۰- رضا عامری (سورر تالیسم و عرفان، آدونیس، میرامار، نجیب محفوظ، پروانه آبی، ربیع جابر، موسم هجرت به شمال، طیب صالح، خاطرات تن، احلام مستغانمی و...)